

پیش‌خواب

نظری به یک زندگینامه نو انتشار درباره «سید مقاومت»

«روح‌الامین» روایتی از عشق و تلاش

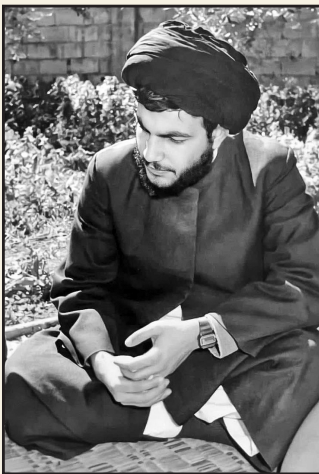
■ سمانه صادقی



اثری که هم‌اینگ در معرفی آن سخن می‌رود، زندگینامه‌ای نونگاشت از مجاهد کبیر شهید سیدحسن نصرالله است که براساس روایت‌های وی به

نگارش درآمده است. این پژوهش از سوی الهه آخرتی انجام شده و انتشارات حماسه‌باران آن را به علاقه‌مندان عرضه داشته‌است. تارنمای تسنیم در اشاره به مختصات این کتاب، نکات پی‌آمده را از نظر دور نداشته است:

«کتاب روح‌الامین از جمله آثاری است که تلاش دارد به بازنامایی تصویری شفاف از شهید سیدحسن نصرالله بپردازد. الهه آخرتی در تازه‌ترین اثر خود تلاش کرده تا با بررسی مجدد گفت‌وگوها و سخنرانی‌های سیدمقاومت، تصویری روشن از زندگی، شخصیت و زمانه او ارائه دهد، چراکه گفته‌اند: افتاب آمد دلیل افتاب. روح‌الامین در ۱۷فصل تدوین شده و نویسنده روایت زندگی این شهید عزیز را از دوران کودکی او آغاز کرده و سپس به مراحل بعدی زندگی ایشان پرداخته است. از دوران نوجوانی و شرایط خانواده گرفته تا سفر به ایران و عراق و ادامه تحصیل علوم دینی. از فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی تا چارچای انتخاب‌های مهم و تأثیرگذار در حزب‌الله لبنان. از روابط خانوادگی و سبک زندگی سیدشهید گرفته تا تعاملات و روابطش با شخصیت‌های مهمی چون امام خمینی(ره)، رهبر معظم انقلاب اسلامی، سردار حاج‌قاسم سلیمانی، آیت‌الله‌العظمی حاج‌شیخ محمدتقی بهجت و دیگران. الهه آخرتی در گفت‌وگویی با تسنیم در پاسخ به این پرسش که کدام بخش از زندگی سیدحسن نصرالله برای



شهید سیدحسن نصرالله، در دوران جوانی

شما جالب و قابل تأمل بود، گفت: شهید سردار قاسم سلیمانی یک نکته مهم و قابل تأمل درباره سیدحسن دارند و ایشان را به خاطر ولایت‌شناسی تقدیر می‌کنند و می‌گویند: ایشان باید درس ولایت‌شناسی به‌رگار کنند! اگر نوع نگاه و باوری که سیدمقاومت به امام خمینی رهبر انقلاب و کلاً به مسئله ولایت‌فقیه داشتند در جامعه ما جامی افتاد، بسیاری از مشکلات برطرف می‌شد. سید همیشه از مظلومیت رهبر انقلاب می‌گفت و رمز پیروزی حزب‌الله را ولایت‌مداری آن می‌دانست. یکی از نکات جالب درباره زندگی سیدحسن برای من همین نکته بود که شخصیت بزرگی مانند ایشان – که همه ما باید مقتدر باشیم که روزگار او را درک کرده‌ایم- خودش را مطیع و سرباز رهبر انقلاب می‌دانند. از دیگر نکات جالب در زندگی سیدحسن، نوع نگاه تربیتی ایشان به فرزندان‌شان است. ایشان هیچ‌گاه با عتاب و خطاب با فرزندان‌شان صحبت نمی‌کردند. از نسوی دیگر، آن بزرگ هیچ‌گاه به فرزندان‌ش تحمیلی روانی‌داشتند. در خاطرات ایشان هست، با وجود آنکه علاقه داشتند فرزندان‌شان تحصیلات حوزوی داشته باشند، اما هیچ‌گاه آنها را منع نکردند که وارد دیگر حوزه‌ها نشوند... از جمله لایلی که روح‌الامین را خواندنی می‌کند، اشراف نویسنده به فرهنگ، آداب و رسوم، جغرافیای منطقه لبنان و عراق و تسلط او به زبان عربی است. این امر سبب شده تا آخرتی با نثری روان سخنان سیدحسن را با جز دگرانی کند؛ نثری که اگرچه روان و شیرین است، اما در عین حال استوار است و کمتر در آن سستی دیده می‌شود. از سوی دیگر، کتاب روح‌الامین از زاویه اول شخص روایت می‌شود و مخاطب بدون فاصله با سیدحسن نصرالله همراه شده و روایت زندگی او را می‌خواند. در واقع کتاب تصویری دقیق و بی‌واسطه از مردی ارائه می‌دهد که نه تنها جهان اسلام که بسیاری از مردم آزادی‌خواه جهان را تحت تأثیر قرار داد و آنان به شرایط پیرامون خویش حساس کرد...»



شهید سیدحسن نصرالله در آیین‌ه روایت خانواده

«سید» نماد اخلاق اهل بیت (ع) بود

■ محمدرضا کاتینی

در طول سال‌ها پژوهش درباره شخصیت‌های نامدار دینی، فرهنگی و سیاسی در یافته‌ام که ناب‌ترین روایت‌ها درباره آنان را باید از زبان خانواده‌های‌شان شنید. هم از این‌روی و در نخستین سالروز شهادت پرشکوه شهید سیدحسن نصرالله دبیر کل افتخار آفرین حزب‌الله لبنان از این شیوه استفاده و آواگوه‌های پدر و فرزندان‌ش را به بازخوانی تحلیلی نشست‌ام. امید آنکه پژوهندگان حیات آن بزرگ و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید. ■■■

■ **تصویر یک پدر دردمند از کشته‌شدن فرزندش را در اختیار دشمن نگذاشتم**

سخن را از مروری بر سخنان علامه شهیدسیدحسن نصرالله در باب چندوچون مواجهه خویش با شهادت فرزندش سیدهادی نصرالله می‌آغازم. چه این سخنان اگرچه از زبان خود اوست و نه فرزندانش، اما نمادی از خصل تربیتی وی و تأثیر آن بر خانواده و اطرافیانش به شمار می‌رود. «سید» در گفت‌وشنودی با محمدرضا زائری فعال فرهنگی در باب نحوه مواجهه خویش با شهادت فرزندش چنین گفته است:

«خبر شهادت سیدهادی و سه نفر از دوستانش روز جمعه رسید. روز بعدش یک همایش بزرگ در پشتیبانی از مقاومت داشتیم و در برنامه چنین پیش‌بینی شده بود که در آغاز به مناسبتی ذکر مصیبت حضرت سیدالشهدا(ع) و عزاداری باشد. زمانی که خبر شهادت سیدهادی اعلام شد، من سعی کردم بخش عزاداری از برنامه حذف شود تا مبدا بعضی فکر کنند که این بخش اختصاصاً برای سیدهادی و دوستانش اضافه شده است. چون فکر می‌کردم که در آن شرایط این شیوه مناسبی برای استقبال از شهید نیست. برای شهید نباید گریه و زاری کرد، بلکه شهید الگو، نمونه و منبع عزت و سربلندی است. شاید کسانی که با این فرهنگ آشنا نباشند، گمان کنند گریه‌های ما از موضع ضعف است. به هر حال من باید بعد از ذکر مصیبت شهادت خود که دیگر هیچ وقتی بالا رفتم، یکباره دهها دوربین تلویزیونی با لامپ‌های بزرگ و نورهای قوی روبه‌رویم قرار گرفت. حرارت، بیش از حد تحمل بود. مخصوصاً با توجه به اینکه این پروژکتورها حرارت زیادی دارند و جلوی دید را هم می‌گیرند و این مشکل در مورد کسی که مثل من عینک داشته باشد، شدیدتر است. سخنرانی را آغاز کردم و طبق معمول صحبت کردم، اما در یک لحظه احساس کردم که دیگر هیچ چیزی نمی‌بینم! چون عرق از صورتم سرازیر بود و شیشه عینک را گرفته بود! خواستم دست دراز کنم و از جعبه دستمال کاغذی روی میز جلویم دستمال بردارم و عرقم را پاک کنم – با لاقال از شیشه عینک را– ولی دستم پیش نرفت! چون فکر کردم در میان

این دوربین‌هایی که در حال فیلمبرداری هستند، حتماً بعضی‌ها فیلم را در اختیار شبکه‌های مختلف از جمله شبکه‌های تلویزیونی اسرائیل قرار می‌دهند و در این صورت همه تصور می‌کنند، من دارم اشکم را پاک می‌کنم نه عرق را! و از این صحنه سوءاستفاده تبلیغاتی زیادی خواهد شد. ترجیح دادم حتی اگر در قطرات عرق غرق شوم، تصویر یک پدر دردمند از کشته‌شدن فرزند را در اختیار دشمن نگذارم که پشت تریبون در حال گریه است، در حالی که دیگران را به شهادت و جهاد دعوت می‌کند. من کسی نیستم، مگر یکی از شمار فراوان خانواده‌های شهدا. الان بسیاری از فرماندهان و رهبران حزب‌الله، بچه‌های‌شان در جبهه هستند، ولی شهید نشده‌اند. بعضی مسئولان حزب‌الله هم خودشان در جبهه بوده‌اند و هستند و هم فرزندان‌شان. ترکیب حزب‌الله ا‌بظوری است، ولی شهادت سیدهادی به خاطر اینکه در تشکیلات بالاترین مسئولیت با دبیر کل است و او باید امضای نهایی را بکند، متفاوت‌تر بود. این وضع حزب‌الله است، این مقاومت و فرهنگ مقاومت است. فرهنگ مقاومت این است که فرزندان رهبران و رؤسای حزب‌الله هم به جبهه می‌روند و من، مادر، خانواده و نزدیکان این شهید هم مثل همه خانواده‌های شهدا این را به حساب خدامی‌گذاریم و به آن افتخار می‌کنیم و آن را محای عزت خودمان می‌دانیم...»

■ **حزن خود را به نزد خدا و امام حسین(ع) ببر و مانند ایوب پیامبر صبر کن!**

سیدعبدالکریم نصرالله، پدر شهیدسیدحسن نصرالله هم اینک در قید حیات است. روایت او از نشو‌نمای فرزند نامدارش، نمادی از تکوین شخصیت مردی بزرگ، در خلال محرومیت‌ها و مشکلات فراوان است. او ماه‌ها پس از شهادت «سید»، تأکید دارد که هنوز بر مزار فرزندش حاضر نشده‌است، چه اینکه دوست دارد او را همواره زنده بداند و نه مدفون شده: «سیدحسن، بسیار بر شخصیت من تأثیرگذار بود. او از زمان ولادت تا زمان شهادتش، با اخلاق، آرامش، علم و رفتارش، تأثیر بسیار زیادی بر من گذاشت. عرفا اینگونه است که پدر بر فرزند تأثیرگذار است، اما در رابطه با ما همه چیز بالعکس بود! او در واقع، گره‌گشای ما در مشکلات بود. معمولاً پسر نزد پدر شکایت می‌برد، اما در مورد ما برعکس بود، من نزد او شکایت می‌بردم و او دل‌داری‌ام می‌داد. از کودکی پشتیبانم بود. به او روزانه یک ربع لیره پول می‌دادم، بعدها شنیدیم که آن را به یکی از همکلاسی‌هایش می‌داد. وقتی از او پرسیدم، با لبخند گفت: من از گفتن حقیقت نمی‌ترسم، اما او پول نداشت. چون پدرم مغازه داشت، برایش شکلات و نوشابه هم می‌بردم. عمه‌سیدحسن از چهار سالگی به او قرآن می‌موخت و در محیطی مذهبی و متعهد رشد کرد. قدری که بزرگ‌تر شد با علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله آشنا شد که تازه از عراق بازگشته بود و در



شهید سیدحسن نصرالله در حاشیه یکی از اولین پیام‌های تصویری خورشید

سیدعبدالکریم نصرالله: «فرزندم به من خبر داده بود که شهید خواهد شد و وصیت کرد: حزن و ناراحتیت را به نزد خدا و امام حسین (ع) ببر و مانند ایوب پیامبر صبر کن... وقتی آواره بودیم و شنیدیم مکانی که او در آن بود بمباران شده، به فرزندانش گفتم تسلیت می‌گویم سید شهید شد! من تابه حال بر سر مزارش نرفته‌ام. سید در قلب من است، نمی‌خواهم او را دفن‌شده ببینم، می‌خواهم همان‌طور بماند...»

■ **محدودیت‌های امنیتی موجب شد که پس از شهادت پدر از زیارت مزارش محروم شویم**

سیده‌زینب نصرالله، دختر شهید سیدحسن نصرالله و همسر شهید حسن قصیر از فعالان حزب‌الله لبنان است. وی تاکنون و در طریق مقاومت، پدر، برادر و همسر خویش را از دست داده، اسامد عین حال تصویری از یک بانوی پرصلابت، شجاع و توانمند را به امت اسلامی عرضه داشته است. او در باب شیوه‌های تربیتی پدر و نیز تأثیرات فقدان وی بر جامعه لبنان، به نکات بی‌آمده اشرت برده است:

«من افتخار می‌کنم که دختر شهید سیدحسن نصرالله هستم. ما در دوران کودکی و مانند سایر مردم، فرصت زندگی عادی را نداشتیم و به دلیل شرایط پدرم از زندگی در کنار

ایشان محروم بودیم. مادرمان در تربیت ما نقش به‌سزایی داشت و اصول تربیتی که پدرم مشخص کرده بود را اعمال می‌کرد. پدرم در مورد خط قرمزهایی که در تربیت ما مشخص شده بود، بسیار سختگیر و واقعاً نمونه یک همسر و پدر ایده‌آل و نمادی از اخلاق اهل بیت(ع) بود. پدرم فردی بسیار شفاف، عاطفی و لسلوژ بود و چیزی را به ما تحمیل نمی‌کرد. ما همیشه از دستورات ایشان پیروی می‌کردیم، زیرا به حرفی که می‌زد ایمان داشتیم. به عنوان نمونه، پدرم هرگز مسئله جهاد را به سیدهادی تحمیل نکرد و خودش این راه را انتخاب کرده بود. شهادت هادی به ما انگیزه و اعتماد بیشتری در میان مردم داد تا از خانه‌ها شیدا دلجویی کنیم. همه نوه‌ها، همواره منتظر ماه رمضان بودند؛ زیرا پدرم در این ماه، یک سفره افطاری به هر خانواده‌ای اختصاص می‌داد تا با ما دیداری داشته باشد. محدودیت‌های امنیتی تنها مربوط به دوران حیات پدرم نبود، بلکه حتی بعد از شهادت ایشان هم ما از زیارت مزارشان محروم شدیم! همسر حسن قصیر از همان کودکی در مسیر جهاد قرار داشت و زندگی خود را با شهادت به پایان رساند و دائماً در خط مقدم بود. شهید حسن قصیر در بسیاری از عملیات‌ها به ویژه عملیات مشهور حمله به بیت حانون در سال ۱۹۹۹، مشارکت داشت. همسر شهیدم پدرم را بسیار دوست داشت، نه به خاطر اینکه بود که پدرم، بلکه به این دلیل که یک پدر همسرش بود، شهید شد. او به این دلیل که یک رهبر بزرگ و شخصیتی بود که اخلاق، صداقت و ایمان را به نمایش می‌گذاشت. غم از دست دادن پدرم، بسیار سنگین است و ما می‌توانیم غم و دردی را که مردم بعد از شهادت ایشان محتمل شدند، احساس کنیم. پس ببینید درد از دست دادن او برای خانواده چقدر زیاد است. پدرم همواره به فکر مردم بود و به مردم، به چشم فرزندان خود نگاه می‌کرد و خودش را در برابر آنها مسئول می‌دانست. سخنرانی‌های پدرم، همواره متوجه همه اقشار جامعه از پیر تا جوان بود و برای همه طبقات، فرهنگ‌ها و طرز فکرها سخنرانی می‌کرد. ایشان نه تنها یک رهبر، بلکه یک پدر واقعی برای امت اسلامی بود و شهادت‌ش برای ما بعد از شهادت ایشان یتیم شدند. پدرم همواره تحت تأثیر امام سیدموسی صدر بود و در ابعاد مختلف زندگی ایشان را الگوی خود قرار می‌داد. امام موسی صدر برای پدرم، الگوی یک رهبر و اهنما بود. در سطح ایامی، انسانی و اجتماعی بود. پدرم تا قبل از شهادت خود، هرگز علم را رها نکرد و در حوزه علمیه و بالاترین سطوح علمی، نزد حضرت امام خامنه‌ای تلمذ می‌کرد. ما بسیار متأسفیم که بعد از آتش‌بس، پدرم در میان ما نیست و این پیروزی بدون ایشان یتیم است. مردم هم این را به خوبی احساس می‌کنند و همچنان منتظرند که ایشان بایانند و مژده بدهند و پیروزی را به آنها تبریک بگویند. در حال حاضر هم کسانی که در سطح رهبری کنونی حزب‌الله قرار دارند، برادران و دوستان پدرم هستند که همواره با ایشان بوده‌اند و حزب‌الله را احیا کرده‌اند...»

دخت دبیر کل شهید حزب‌الله، در دوران پیش از شهادت پدر نیز، طی مصاحبه‌هایی به بیان خاطرات خویش از ماسدر، برادر و ازدواجش پرداخته است. یادمانهایی که می‌تواند، تازابی از سبک زندگی و تربیت پدر باشد. وی در یکی از این گفت‌وگو‌ها، اظهار داشته است:

«مادر من همچون دیگر زنان مجاهد، غیبت طولانی مدت همسر خود را تحمل کرد و مسئولیت تربیت فرزندان را به دوش کشید. او در شرایط امنیتی سختی، این کارها را انجام داد.

به راستی که مادرم، عزم و اراده پدر و برادرم در مسیر جهاد را تقویت کرد. این مسئولیتی است، که تمامی مادران مجاهد به آن عمل می‌کنند... من چیز زیادی از برادرم هادی به یاد نمی‌آورم، زیرا زمانی که او به شهادت رسید، من ۱۲ سال داشتم و وی نیز به دلیل فعالیت‌های جهادی خود، زمان زیادی را در کنار ما نبود. به هر حال، او انسان خدمت‌گزار، مؤدب و مؤمنی بود و هیچگاه حتی با سخنانش، موجب آزرده خاطر شدن دیگران نمی‌شد. بسیار انسان متواضعی بود و نمی‌خواست کسی او را بشناسد. او به شدت به پدر و مادرمان احترام می‌گذاشت و از آنها تبعیت می‌کرد... من همواره دوست داشتم، که با مجاهدی از مجاهدان مقاومت اسلامی ازدواج کنم. پس از آزادسازی اراضی اشغال شده در سال ۲۰۰۰ میلادی، به همراه مادرم و برادرم به منزل خالهام در محور جنوبی رفتیم. خاله من در همان روستایی که همسرم در آنجا زندگی می‌کرد، سکونت داشت. روزی همسرم مرا دید و از خواهرش درباره من سؤال کرد. وی به خواهرش گفت، که می‌خواهد با من ازدواج کند. این در حالی است، که همسرم در آن زمان نمی‌دانست که من دختر سید حسن نصرالله هستم! با این حال خواهرش مسئله را می‌دانست و به او نیز اطلاع داد، که من دختر دبیر کل حزب‌الله لبنان هستم. زمانی که آنها به خانه ما آمدند تا درباره ازدواج صحبت کنند، مادرم خطاب به آنها گفت: باید در ابتدا با همسرش صحبت کند. پدرم نیز خانواده همسرم را به خوبی می‌شناخت، آنها از خانواده‌های مجاهدان بودند. خانواده‌ای که در مسیر جهاد، شهید هم داده بود. الحمدلله توفیق حاصل شد و ما ازدواج کردیم...»

■ **پدرم پس از حمله پیچرها دگرگون شد و دیگر مانند گذشته نبود**

سیدجواد نصرالله در میان پسران شهید سیدحسن نصرالله در دوران چیات و پس از شهادت پدر حضور رسانه‌ای نسبتاً پررنگی داشته است. او در عداد کسانی است که معدود روایات موجود درباره افسان روزهای حیات پدر و دفن اولیه و غریبانه وی در دوره پیش از آتش‌س را به تاریخ سپرده است. سیدجواد درباره رفتار خود و خانواده‌اش پس از شهادت دبیر کل حزب‌الله – که ناشی از منویات و تربیت‌های او بود– خاطر نشان ساخته است:

«در لحظه نخست در یافت خبر شهادت پدر سعی نکردم برای دیدن پیکر ایشان بروم. این اولین واکنش من بود، یعنی شوک اولیه از شنیدن این خبر. سپس مسئله‌ای که بعد از آن پیش آمد، این بود که ما اهل یقین به خداوند هستیم و این یقین را از آموخته‌ایم. با وجود شهادت پدر سختی شرایط، شگفتی و شوک، ما اهل یقین به خداوند هستیم. ما اهل قرآن و اهل وعده الهی هستیم که ان‌شاءالله هرگز متزلزل نخواهد شد. صادقانه بگویم که در آن شرایط همه برای مجاهدان و اهل مقاومت دعا می‌کردند. با اینکه چندین بار از ما خواسته شد که لبنان را ترک کنیم، ما نپذیرفتیم و مادرمان در این تصمیم پیش‌قدم بود. معمولاً می‌گویند که مادر، خواهر یا همسر، به دلیل احساسات و عواطف، ممکن است اصرار کند که خانواده از منطقه خطر دور شوند، اما در واقع مادر ما نخستین فردی بود که ترک لبنان مخالفت کرد و گفت باید در کنار مردم بمانیم. با همراه مردم شهید شویم، با همراه آنان پیروز گردیم. این همان روش و سب‌رایی بود که سید در زندگی و شهادتش برگزید. حتی از نظر احساسی، این همان آرزوی او بود. از نظر واقع‌گرایانه، دور از فلسفه‌پردازی، این خداوند است که بر دل‌ها آرامش می‌بخشد. هر چقدر هم که مؤمن، صبور و به راهت معتقد باشی، باز هم عنایت الهی لازم است. خداوند بر دل‌ها دست می‌کشد، صبر و رضایت را الهام می‌بخشد و شیطا‌ن را از تأثیرگذاری بازمی‌دارد. حتی یک‌بار هم در خانه‌مان این پرسش‌ها که چرا ای خدا! مطلق نشد ما مسلمانی و خدا را شکر می‌کنیم. این شهادت، در شریف‌ترین و والاترین راه و در میدان نبرد رخ داد. برای من، این زیباترین پایان بود. برخی گفتند چرا بیان کردم که خداوند به ایشان کرامت بخشید که پیکرش سالم باقی ماند. البته همه سا آرزوی شهادت، در حالی که اعضای بدن‌مان نکتکه شده باشد را داریم. حتی سید نیز چنین آرزویی داشت، همان‌طور که حاج‌قاسم نیز این دعا را داشت و به آن رسید. آنچه گفتم به دلیل حجم عظیم کینه‌ای بود که بر سید ریخته شد، حدود ۸۴ تن مواد انفجاری! این میزان از دشمنی، وحشی‌گری و نفرتی که بر سید اعمال شد در نهایت پیکرش سالم باقی ماند، خود یک کرامت الهی است...»

وی در بخش دیگری از اظهارات خود، در باب حالات پدر در واپسین فصل از زندگی، اشاراتی تلخ به شرح ذیل دارد:

«حال پدرم پس از حمله پیچرها، به شدت دگرگون شد و دیگر مانند گذشته نبود! پدرم در ماه‌های آخر زندگی خود بسیار غمگین بود. افرادی که در آن دوران با او ملاقات داشتند، متوجه تغییر رفتار او شدند و احساس کردند که گویی در حال وداع با آنهاست! سید نصرالله از قرار گرفت – تارو‌های پایانی زندگی‌اش، در اندوهی عمیق فرو رفته بود...»



شهید سیدحسن نصرالله در حاشیه سخنرانی عمومی در روز عاشورا